

فهرست

۱	مقدمه مصححان
۱	محمود فرخ و ملک الشعراى بهار
۶	ماجرای یافتن نسخه
۸	پاره‌ای از ویژگی‌های این دیوان
۲۳	بهار شاعر معروف ایران
۲۳	مقدمه محمود فرخ
۲۸	آثار بهار
۳۱	منتخبی از دیوان بهار
۳۲۱	دیوان مسمّطات و ترجیعات
۴۵۵	«دیوان»: غزلیات قدیمه و تازه آن جناب است
۵۵۷	از مثنویات آن جناب است
۵۹۹	شب‌نامه
۷۹۹	کتابنامه
۸۰۱	نمایه
۸۰۷	کشف‌الایات

گفته حافظ و سعدی نکند گوش، بهار!
هرکه را نسخه‌ای از شعر تو در چنگ افتاد

مقدمه مصححان

محمود فرخ و ملک الشعرا بهار

در تاریخ ملت ما، گاه انسان‌هایی پا به عرصه وجود گذاشته‌اند که باید آنان را «دهقانان فرهنگ ایرانی» شمرد؛ اینان همان کسانی‌اند که بذر ادب و هنر را در خاک حاصلخیز این سرزمین کشتند تا روزگاری به بار آید و تبار قبیله فرهنگ در گستره آن بیابد. سید محمود فرخ خراسانی (۱۲۷۶-۱۳۶۰ ش.) بی تردید یکی از همین مردان است. او روزگاری نه چندان دور از میان‌داران فرهنگ و ادب خراسان و بلکه ایران بود و مجمع ادبی‌اش بیش از پنجاه سال برقرار ماند و محل رفت و آمد چهره‌هایی شد که یا جریان‌سازان فرهنگی سده اخیر ایران بوده‌اند و یا جریان‌شناسان آن. درباره این پیر سپیدموی و استوارقامت سخن‌ها گفته‌اند و شعرها سروده‌اند و فرزاندگی‌اش را گروهی از بزرگان و استادان بنام در کتاب هفتادسالگی فرخ^۱ ستوده‌اند.

۱. کتاب هفتادسالگی فرخ در سال ۱۳۴۴ شمسی و زیر نظر مجتبی مینوی به چاپ رسید. این کتاب چنان‌که از نامش برمی‌آید به مناسبت «هفتادمین سال ولادت» سید محمود فرخ با نظر گروهی از دوستان و آشنایان و ارادتمندان وی فراهم آمد. یکی از مهم‌ترین منابع شناخت شخصیت فرخ همین کتاب است که مقالات و یادداشت‌ها و اشعاری دارد به قلم بزرگانی از جمله غلامحسین یوسفی (که زندگینامه فرخ را با قلم شیوای خود نگاشته)، قمر آریان، مهدی اخوان ثالث، ادیب برومند، ایرج افشار، مهرداد اوستا، باستانی پاریزی، محمد پروین گنابادی، محمدعلی جمال‌زاده، عبدالحی حبیبی، حسین خدیو جم، دانش‌پژوه، علی دشتی، عبدالحسین زرین‌کوب، ضیاءالدین سجادی، شفیع کدکنی، نصرالله فلسفی، گلچین معانی، جلال‌الدین همایی و دیگران. مقالات و

داستان دوستی و صمیمیت بهار و فرخ ماجرای دارد درازدامن. سید محمود در خانواده‌ای زاده شد که فرهنگ دوستی از در و دیوار آن فرومی‌بارید. پدرش سید احمد جواهری^۱، اهل شعر و خوشنویسی و تاریخ^۲ و ادبیات بود و تا جایی که می‌توانست از هنرمندان و شاعران حمایت می‌کرد. بگذارید از زبان خود محمود فرخ سیمای پدرش را به نظاره بنشینیم:

پدر این بنده ... در سال ۱۳۲۵ شمسی به رحمت ایزدی پیوستند. هشتاد سال و چهار ماه کم (قری) در این دنیا زیست. شغل شاغل ایشان در روز مطالعه و صحبت فضلا و در شب به عبادت و تهجد گذشت و از محل ملک و مستقل موروث معیشتی به قدر حاجت داشت. در تمام عمر درد و بیماری ندید ... شعرشناس خوبی بود. مرحوم ملک‌الشعرا بهار همیشه می‌فرمود اشعار جوانی مرا ایشان تصحیح می‌کردند. گاهی هم شعر می‌گفت و دانا تخلص می‌کرد.^۳

اولین جرقه‌های آشنایی این دو تن، رفت و آمدهای ملک‌الشعرا به منزل سید احمد جواهری، پدر محمود فرخ بود. در یکی دیگر از یادداشت‌های فرخ که در حاشیه دیوان بهار نوشته شده، اشاره‌ای وجود دارد که گویا نشان‌دهنده اولین

→ کتاب‌های دیگری نیز درباره فرخ به رشته تحریر درآمده که نگارنده این سطور در مقدمه‌ای که بر کتاب یادداشت‌های سید محمود فرخ خراسانی، تهران، فرهنگستان زبان و ادبیات فارسی (۱۳۹۵) نوشته، به آن‌ها اشاره کرده است.

۱. شهرت سید محمود نیز تا سال ۱۳۰۶ شمسی، جواهری بوده، لیکن از این تاریخ به بعد که تعیین نام خانوادگی در ایران مرسوم گشت، وی تخلص شعری‌اش، فرخ، را به عنوان نام خانوادگی خود برگزید.

۲. نمونه‌های خط بسیار خوش نستعلیق و شکسته نستعلیق مرحوم جواهری بر حاشیه برخی از کتاب‌های ایشان موجود است. این کتاب‌ها بعدها به فرخ رسید و بخشی از آن‌ها در زمان حیات سید محمود و بخشی دیگر سال‌ها پس از فوت او «سال ۱۳۸۱ شمسی» به دانشکده ادبیات دانشگاه فردوسی منتقل شد. مرحوم جواهری به تاریخ و نجوم علاقه ویژه‌ای داشته و یادداشت‌های انتقادی و محققانه‌ای که بر برخی کتب تاریخی و نجومی نوشته و اکنون بخشی از آن‌ها در کتابخانه دانشکده ادبیات دانشگاه فردوسی موجود است گواه صادق این مدعاست. وی همچنین کتابی درباره تاریخ ایران از دوره مغول تا دوره افشار تألیف کرده که دستنویس آن به خط خوش وی در کتابخانه دانشکده ادبیات دانشگاه فردوسی نگهداری می‌شود.

۳. یادداشت‌های سید محمود فرخ خراسانی، ۱۳۹۵: ۲۶۵.

ملاقات وی با ملک الشعراست. این یادداشت ذیل علت سرایش «قصیده گواه سخنوری» نوشته شده است:

این اشتباه است و تمام انکارها از همین قصیده برخاست و درست به خاطر دارم که با پدرم و مرحوم نصرت و آقایان دانش و صدرالتجار بزرگ‌نیا (البته ما سه نفر طفل بودیم) و مرحوم اختر در سبزه‌زاری در مزرعه‌الندشت قدم می‌زدیم. چند نفر جوان نزدیک حوض (آب انبار) الندشت به اصطلاح خراسانی‌ها آب‌پشتک بازی می‌کردند. یکی از این‌ها که دامن قبا را به کمر زده بود از دیدن مرحوم پدرم خجل شد و لباس خود را مرتب کرد و نزدیک آمد و سلام کرد. پس از حجت‌های مقدماتی همین قصیده را خواند که می‌خواست بعد از ورود رکن‌الدوله که در راه طهران به خراسان بود بخواند. پس از غروب، او با دوستان خود علی‌حده و ما علی‌حده به طرف شهر برمی‌گشتیم و من بدون اینکه از شعر چیزی فهمیده باشم به خاطر دارم که تمام راه پدرم با نصرت و اختر بحث داشت که شعرها از خود اوست؟ و آن‌ها مخصوصاً مرحوم نصرت که منشی‌باشی رکن‌الدوله و پدرش بود متعصباً انکار می‌کرد و مصرعی عربی در شعر سوم صفحه بعد دیده که مرحوم ملک مله‌ب ساخته بود و چون صفت جمره بود غلط بود و پدرم اصلاح کرد و گفت تلتب بخوانید.^۱

چنان که از این یادداشت برمی‌آید دانای جواهری، پدر محمود فرخ، از اولین مدافعان و حمایت‌کنندگان ملک الشعرا بوده است. این حمایت‌ها به مرور جایگاه بهار را در عرصه شاعری تثبیت کرد و حتی مرحوم نصرت را نیز به زمره مدافعان بهار کشاند. حمایت دانای جواهری از شعرهای بهار، آن هم در میان انکارها و تعصبات دیگران، نباید مطلب قابل تردیدی باشد زیرا جز محمود فرخ، کسان دیگری نیز بر این نکته صحه گذاشته‌اند. مرحوم علی‌اکبر گلشن آزادی (۱۲۸۰-۱۳۵۳ ش.) که سابقه دوستی دیرینه با بهار و فرخ داشته در صد سال شعر خراسان با اشاره به رشک و حسادت برخی شاعران بر بهار جوان، و حتی تهمت شعرزدی به او زدن، می‌نویسد: «و تنها مدافع وی، مرحوم دانا پدر

۱. یادداشت‌های سید محمود فرخ خراسانی، ۱۳۹۵: ۶۷.

استاد فرخ و مرحوم نصرت بودند که می‌دانستند او راه صدساله را به یک سال پیموده است.»^۱

بعدها که حضور بهار در خانه مرحوم جواهری بیشتر شد، ارتباط سید محمود نیز با وی فزونی گرفت. فرخ، طبع شاعری داشت و همین بس بود تا بهار را به چشم دوست و بلکه استاد بنگرد. این رابطه دوستی و ارادت که حدوداً پنجاه سال به طول انجامید تا پایان عمر ملک الشعرا استمرار داشت. فرخ در همان اوان جوانی و زمانی که حدوداً بیست و یک سال داشت (سال ۱۳۳۵ قمری، معادل ۱۲۹۵ شمسی) به فکر استنساخ و گردآوری اشعار بهار افتاد و ماجرا را با خود ملک الشعرا در میان گذاشت. بهار نیز بخشی از اشعارش را که خود تدوین کرده بود در اختیار فرخ نهاد تا وی از روی آن نسخه‌ای برای خود استنساخ کند. فرخ این کار را با دقت و سرعت پی گرفت و نسخه بهار را بر روی برگه‌های حنایی‌رنگ کتابت کرد. اما بخش دیگری از اشعار ملک الشعرا منظم و مدون نبود، بلکه بر ورق‌پاره‌هایی متفرقه و بی‌سر و سامان، بدون هیچ ترتیبی نوشته شده بود. این شعرهای پراکنده یک مشکل دیگر نیز داشت و آن اینکه مرحوم بهار بسیاری از آن‌ها را حک و اصلاح کرده بود: گاه بر مصرعی یا بیتی خط ترقین کشیده بود، گاه ذیل یا فوق یک واژه، کلمات یا عبارات دیگری به چشم می‌خورد و گاه نیز خود شاعر برای یک مصرع یا بیت چندین نسخه بدل آورده بود.^۲

فرخ با پشتکار و تلاشی قابل ستایش — که فقط عشق و علاقه شدید یک انسان به انسانی دیگر می‌تواند برانگیزاننده آن باشد — تمام این شعرهای پراکنده را از مسودات گوناگون استنساخ نمود و در نسخه خود مدون و منظم گردانید. پس از آن نوبت به اشعاری رسید که نه در نسخه مدون بهار موجود بود و نه در اوراق پراکنده مسودات. فرخ این اشعار را نیز از روی نشریات و روزنامه‌های گوناگون آن دوره استنساخ نمود و در نسخه نهایی خود با ذکر نام نشریه و شماره آن آورد. علاوه بر همه این‌ها، فرخ در تمام سال‌های حیات بهار، همواره با او ارتباط داشت و گاه برایش شعری می‌سرود و می‌فرستاد و بهار نیز

۱. صد سال شعر خراسان، ۱۳۷۳: ۱۳۵. ۲. ر.ک: مقدمه محمود فرخ بر همین دیوان.

جوابیه‌ای منظوم در کار می‌کرد و در جوابش بازمی‌گرداند.^۱ مجموع این اشعار نیز در دیوان گردآورده فرخ مدون گردید.

در اواخر سال ۱۳۱۲ شمسی، ملک‌الشعرا دستگیر و پنج ماه در حبس به سر برد. پس از آن، وی را در حالی که مریض احوال بود به اصفهان تبعید کردند. در این ایام محمود فرخ تصمیم گرفت دیوان اشعار بهار را با کمک ملک‌زاده، برادر ملک‌الشعرا چاپ کند. لذا ملک‌زاده از روی نسخه نهایی فرخ که در طول سالیان گردآوری شده بود، دستنویسی تنظیم کرد و پس از مراجعت ملک‌الشعرا از تبعید (تابستان ۱۳۱۳) آن را در تهران به چاپ سپرد. کتاب چاپ شد اما گویا به دلایل سیاسی اجازه انتشار نیافت و توقیف و ضبط گردید.^۲

فرخ با وجود توقیف دیوان بهار، باز هم از گردآوری و تدوین اشعار ملک‌الشعرا دست برداشت و حتی پس از فوت وی نیز تا سال‌های سال از گوشه و کنار در جستجوی اشعار بهار برآمد. سید محمود سی سال پس از فوت بهار یعنی در سال ۱۳۶۰ شمسی از دنیا رفت. وی در تمام این سال‌ها – جز چند سال پایانی عمر که دچار کسالت و مشکلات ناشی از کهولت سن بود – از جستجو و گردآوری اشعار بهار دست نکشید. او علاوه بر منابع پیش‌گفته، از منبع مهم دیگری نیز برای گردآوری دیوان بهار بهره جست؛ این منبع، دستنویس‌های اشعار بهار بوده که به خط خودش نزد اهل هنر و بزرگانی که بهار با آن‌ها مکاتبه و مشاعره داشت، نگهداری می‌شد. فرخ از ادیبان و شاعرانی که با بهار مراسله یا مشاعره داشته‌اند، درخواست می‌کرد تا اگر نامه‌ها و شعرهای بهار را به خط خود آن مرحوم دارند نزد وی بیاورند تا شعر را در دیوان خود استنساخ کند.

آخرین تاریخی که در نسخه دیوان بهار گردآورده فرخ به چشم می‌خورد سال ۱۳۵۴ شمسی است. با وجود اینکه احتمال می‌رود بعد از این تاریخ هم فرخ اشعاری را یافته و به این دیوان افزوده باشد، اما حتی اگر سال ۱۳۵۴ را سال پایانی گردآوری دیوان و سال ۱۲۹۵ را سال شروع آن بدانیم، باید در مقابل

۱. مجموعه مناظرات و اخوانیات فرخ با شعرا و ادبای بزرگ فارسی‌زبان در کتاب مناظرات و اخوانیات فرخ به چاپ رسیده است.

۲. ر.ک: مقدمه محمود فرخ بر همین دیوان.

مردی که شش دهه از عمرش را به تدوین و گردآوری اشعار ملک الشعرا بهار پرداخته سر تعظیم فرود آوریم. شاید باورش سخت و بلکه ناممکن باشد که بگوئیم فرخ برای گردآوری این دیوان شصت سال عمر گذاشته است! این مسئله در روزگار ما که بسیاری از استادان و مصححان هر سالی شصت کتاب تصحیح و ترجمه و تألیف می‌کنند شاید بیش تر شبیه لطیفه باشد تا یک واقعیت. اما کسانی که فرخ را می‌شناسند و او را از نزدیک دیده‌اند، می‌دانند که چنین فضیلت‌هایی از مردی چون او غیرقابل باور نبوده است.

هنوز به روشنی نمی‌دانیم که چرا مرحوم فرخ این دیوان نفیس را در زمان حیات خود منتشر نکرده؛ شاید یکی از دلایل آن مسائل سیاسی و اجتماعی بوده است. اشعاری که چاپ آن‌ها به گوشه‌کلاه برخی از آقایان و رجال برمی‌خورده و به احتمال زیاد مانند تجربه تلخ پیشین، منجر به توقیف و ضبط دیوان می‌شده است. شاید هم تصویری که از بهار در اذهان عموم جامعه ادبی ایران نقش بسته بود با چاپ این دیوان کمی دگرگون می‌شد؛ زیرا در اکثر شعرهای دوره جوانی بهار، مدح و ستایش از شاهان و حکومتیان چنان فراوان و فرخی‌وار است که با بهار مشروطه‌خواه و آزادی‌طلب، گاه زمین تا آسمان متفاوت است. هرچند که این روند دگرگونی و تطور شعر بهار، عظمت شخصیت او را فرو نمی‌کاهد و بلکه برمی‌افزاید. به هر حال فرخ در هیچ جا صراحتاً علت عدم چاپ این نسخه را ذکر نکرده است، والله اعلم.

پس از فوت مرحوم فرخ در سال ۱۳۶۰ این دیوان نیز در میان چند هزار جلد کتاب دیگر همچنان در کتابخانه مرحوم فرخ نگهداری می‌شد و گویا کسی از اهمیت این نسخه باخبر نبوده است. تا اینکه بعدها در سال ۱۳۸۱ به همراه بیش از دو هزار جلد کتاب دیگر به کتابخانه دانشکده ادبیات دانشگاه فردوسی اهدا گردید و در آنجا از نظرها دور ماند.

ماجرای یافتن نسخه

چون ماجرای چگونگی یافتن این دیوان را پیش تر نوشته بودم، قصد تکرار آن را نداشتم، اما از آنجا که ممکن است برخی از مخاطبان آن متن را نخوانده باشند دوباره در اینجا به بازگویی مختصر آن می‌پردازم «ان فی ذلک لآیاتٍ لِقَوْمٍ

يَتَفَكَّرُونَ» (جائیه: ۱۳). وقتی در حدود سال ۱۳۸۸ مشغول گردآوری یادداشت‌های مرحوم فرخ بودم، از یادداشتی که ایشان بر دیوان بهار (چاپ انتشارات امیرکبیر) نوشته بودند، متوجه شدم که مرحوم فرخ، دیوان ملک الشعرا را گرد آورده است. چون در طول این مدت، شخصیت دقیق‌النظر و ادیب‌پرور فرخ را تا حدی شناخته بودم، می‌دانستم که چنین دیوانی، حرف‌های زیادی دارد برای شنیدن. از همان زمان در جستجوی این دیوان برآمدم و هر جایی را که احتمال پیدا شدن آن بود از نظر گذراندم، اما کوشش‌هایم فایده‌ای نداد و به تدریج نومید شدم و دیوان را مانند بسیاری دیگر از آثار گرانمایه فارسی تاراج‌رفته باد خزان نیستی انگاشتم و با خود گفتم: «افسوس که سعی من و دل باطل بود».

با این همه، همچنان گاه و بی‌گاه در پی این دیوان بودم و هم‌زمان مقطع دکتری ادبیات را می‌گذراندم. یک روز که راهی دانشکده ادبیات دانشگاه فردوسی شده بودم، مانند همیشه سری به کتابخانه زدم تا ببینم چه کتاب‌های جدیدی بر قفسه‌ها افزوده شده است و می‌توانم بگیرم و بخوانم. اتفاقاً مسئول محترم کتابخانه، سرکار خانم امیری، که حقیقتاً مصداق یک کتابدار نمونه و انسان‌مدارند – مانند دیگر کارکنان زحمت‌کش و شریف کتابخانه دانشکده ادبیات دانشگاه فردوسی – فرمودند که اخیراً تعدادی کتاب‌های چاپ سنگی و غیره که گویا در زوایای کتابخانه از نظر دور مانده بود، برای بازبینی و فهرست‌نویسی آماده می‌شود و از بنده خواستند تا چند کتاب بی‌نام و نشان خطی و سنگی را ببینم و درباره هویتشان اظهار نظر کنم.

نخستین کتابی که به دستم دادند، نسخه قطوری بود که به صورتی استادانه صحافی شده بود. در اولین پسودن، شک نکردم که از کتاب‌های کتابخانه مرحوم فرخ است، زیرا وی در نگهداری از کتاب‌های خود و به‌ویژه دستنویس‌ها، بسیار اهتمام داشته است. صفحه نخست را که باز کردم، مهر اهدایی کتابخانه مرحوم فرخ، گمان مرا به یقین مبدل ساخت: «اهدایی خاندان استاد فرخ به دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی مشهد». پس از چند برگ سفید، یادداشت مفصلی به خط مرحوم فرخ نوشته شده بود: «در پاییز ۱۳۳۲ از طرف دانشگاه پنجاب لاهور ...» وقتی مقدمه را خواندم و صفحات نسخه را